



« آن » جاودان
'
« معنای » زندگی
و
« امید »



از دیدگاه
فرزانه بزرگ و مبارز راه آزادی
رفیق احسان طبری



« آن » جاودان

در این عمر گُریزنده که گوئی جز خیالی نیست
تو آن جاودان را در جهان خود پدید آور
که هر چیزی فراموش است و آن دم را زوالی نیست

در آن آنی که از خود بگذری از تنگ خودخواهی
برآیی بر فراخ روشن فردای انسانی
در آن آنی که دل، دل رانده از وسواس شیطانی
روانت شعله ای گردد فرو سوزد پلیدی را
بدرد موج دود آلود شک و ناامیدی را

به سیر سال ها باید تدارك دید آن، آن را
چه صیقل ها که باید داد از رنج و طلب، جان را
به راه خویش پای افشرد و ایمان داشت پیمان را

تمام هستی انسان گروگان چنان آنی است
که بهر آزمون ارزش ما، طرفه میدانی است
در این میدان اگر پیروز گردی گویمت، گردی
وگر بشکستی آن جا، زودتر از مرگ خود، مُردی.





« معنای » زندگی

در این جهان که گرم ستیزند، هست و نیست
پُرسی اگر که زندگی ما برای چیست
گویند تو را، که نیست برای قلندری
هنگامهٔ زمان گذراندن به بیخودی
سرتاسر حیات گرفتن به سرسری

از بهر جمع خواسته و ساز و برگ نیست
از بهر مرگ و هستی آن سوی مرگ نیست
نی بهر ماتم است، نه از بهر اضطراب
نی تن زدن ز رنج و هراسیدن از عذاب

معنای زندگی است، نه از شاخسار عمر
بارعشه‌های بیم، در آویختن به آز
خواری کشیدن از همه در گیر و دار عمر
از بهر آنکه عمر شود، اندکی دراز

معنای زندگی است نه آرامش خموش
نی بانگ‌های و هوی، به گرد وجود خویش
نی پا کشیدن است ز میدان کار و کوش
نی راه کار و کوش، گزیدن به سود خویش

معنای زندگی است نبردی که از آن نبرد
از بند وارهند کسانی که بنده‌اند
بهروزتر زیند، کسانی که زنده‌اند.



احسان طبری



« امید »

در عالم وجود، جهانی نیست
در عرصه امید، خزانی نیست
گر پادزهر من نشدی **امید**
بس شام تیره تابش این خورشید
بر جایگاه من فکند سایه
از جادوی **امید** بسی مایه

زیباتر از جهان **امید** ای دوست
هر عرصه را بهار و خزانی هست
صد بار زهر یأس مرا می کشت
در تیرگی رنج رهم بنمود
تا آن زمان که شهپر بوم مرگ
در کارزار زندگی ام بادا



احسان طبری